



تقریر درس تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم آیت الله اراکی

مقرر	حجت الاسلام قادر بریسم	جلسه	تاریخ	۱۴۰۴ / ۰۹ / ۲۹
عنوان ۱	تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم			
عنوان ۲	تفسیر سوره «حمد»			
عنوان ۳	تفسیر آیه «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»			
عنوان ۴	مؤلفه‌های تبیین تطبیق صراط بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) ❖ ۱. یگانگی شخصیت انسانی با عمل در منطق قرآن ❖ ۲. اتحاد میان ذات و معنا؛ کلید فهم خیرالعمل ❖ ۳. صراط مستقیم؛ حقیقتی برخاسته از عمل ❖ ۴. حق و عدل؛ مقوله‌هایی پیشانسانی			
عنوان ۵	اقسام أوامر الهی			
عنوان ۶	پیامدهای پسانسانی بودن ارزش‌ها و نقد اومانیسیم			
عنوان ۷	ضرورت پیوند جامعه با حق و عدل پیشینی			

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

چکیده

تجلی صراط در اتحاد ذات و عمل

بر پایه منطق قرآن، هویت انسان با عمل او یگانه است. بر این اساس، ائمه هدی (علیهم السلام) که تجلی تام خیر و تقوا هستند، مصداق عینی «صراط مستقیم» و «خیرالعمل» به شمار می‌روند. این اتحاد ذات و عمل نشان می‌دهد که صلاح جامعه در گرو پیوند با رهبری است که خود عین صلاح و سلامتی باشد.

حق و عدل؛ حقیقتی پیش‌انسانی در برابر اومانیسیم

برخلاف مکاتب بشری که ارزش‌ها را تابع قرارداد می‌دانند، در جهان‌بینی اسلامی، حق و عدل مقوله‌هایی «پیش‌انسانی» هستند. جهان بر پایه حقی استوارگشته که پیش از اراده بشر وجود داشته و عدل نیز به معنای نهادن هر چیز در جایگاه اصیل خویش، حقیقتی ثابت است. نفی این واقعیت، ریشه اومانیسیم و منطق فرعونی است که تشخیص بشری را ملاک رشاد می‌پندارد.

امر تمکینی و مسئولیت پذیری بشر

خانواده بزرگ بشری با «امر تمکینی» الهی، صاحب اختیار و قدرت انتخاب شده است. اگرچه حتی معصیت عاصیان خارج از دایره حکومت و تمکین حق تعالی نیست؛ اما مسئولیت آن برعهده بشر است؛ چراکه خداوند راه هدایت را توسط هادیان الهی که «موازین قسط» هستند، به روشنی تبیین نموده است.

نتیجه گیری: ضرورت پیوند با عدل پیشین

سعادت جامعه در گرو برقرار کردن رابطه با عدل پیشین از طریق شخصیت هایی است که عین حق هستند. بدون این هادیان الهی، جامعه به سبب غلبه مطامع دنیوی و ضعف های نفسانی، به سوی فساد شتاب می گیرد. از این رو، آگاهانه علوم انسانی اسلامی، پذیرش حق و عدل به عنوان حقایق متعالی و پیش انسانی است.

درآمد بحث

در مباحث پیشین، روایاتی که در تفسیر معنای «صراط» وارد شده اند، به چند دسته تقسیم گردیدند. دسته پایانی، شامل روایاتی است که «صراط» را با بیان مصادیق آن تبیین می کنند. این مصادیق در روایات بررسی شدند و روشن گردید که گاهی انبیا به عنوان مصداق صراط ذکر شده اند و گاهی محمد و آل محمد علیهم السلام و به طور خاص، شخص امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان مصداق صراط معرفی گردیده اند.

مؤلفه های تبیین تطبیق صراط بر امیرالمؤمنین علیه السلام

برای تبیین دقیق تر این تطبیق، توجه به چهار مسأله اساسی ضرورت دارد که در پرتو آنها می توان تطبیق صراط بر وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام را بهتر بازشناخت و تبیین کرد:

۱. یگانگی شخصیت انسانی با عمل در منطق قرآن

مطلب اول: در منطق قرآن، شخصیت انسانی مساوی با عمل است. این بدان معناست که هویت و شخصیت فرد در ارتباط با خداوند، مبتنی بر اعمال او شکل می گیرد؛ در این رابطه آیه **﴿إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ﴾**^۱ را ذکر کردیم.

۲. اتحاد میان ذات و معنا؛ کلید فهم خیرالعمل

مطلب دوم: قرآن کریم در باب شخصیت انسانی، میان ذات و معنا نوعی وحدت و اتحاد قائل است (اتحاد بین ذات و معنا) و آیات: **﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ...﴾**^۲ و **﴿...وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقَى...﴾**^۳؛ به آن اشاره دارد. این نشان از عنایت خاص قرآن کریم به این اتحاد ذات و معنا دارد. نتیجه این اتحاد این است که هنگامی که ذات و شخصیت، مساوی با عمل (عمل صالح) قرار می گیرد، موجب می شود

۱. سوره هود: ۴۶.

۲. سوره بقره: ۱۷۷.

۳. همان: ۱۸۹.

که آن ذات، خودش تبدیل به «خیرالعمل» گردد. در برخی روایات، امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان «خیرالعمل» تفسیر شده‌اند و این، مطابق با همین اصول کلی و قواعد فهم آیات قرآنی است که ما به دست می‌آوریم.

پرسشگر: این اصل چه فایده عملی دارد؟

استاد: با در نظر گرفتن این اصل که ذوات انسانی مساوی با اعمالشان هستند، یک اتحاد میان ذات و معنا به وجود می‌آید. این امر، تنها در مورد اولیای خدا صادق نیست؛ به عنوان مثال، در منطق قرآنی، فرعون صرفاً فاعل اعمال زشت نیست؛ بلکه خود، عبارت است از زشتی. در مقابل، رسول اکرم صلی الله علیه و آله، نه تنها ذات مقدسی است که مخلوق الهی است، بلکه عین خیر، عین صلاح و عین تقواست. این از حقایق مهم قرآنی است و آنچه در این جلسات بیان می‌شود، فروع متعددی در زمینه علوم انسانی پدید می‌آورد و در تفسیر انسان، نفس انسانی و حتی نفس اجتماعی، ایجاد فرع می‌کنند؛ به طوری که گاه یک جامعه با ذات رهبرش متحد می‌شود و چون ذات رهبر، عین صلاح است، آن جامعه نیز عین صلاح و عین سلامتی خواهد بود.

۳. صراط مستقیم؛ حقیقتی برخاسته از عمل

مطلب سوم: «صراط مستقیم» نیز از جنس عمل است؛ به این معنا که صراط هر انسان را عمل او می‌سازد و کسانی که اهل ولایتند، صراطشان صراط مستقیم است و این در آیه «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» تحدید شده است. البته امکان دارد که در این مسیر، کم و کاستی‌هایی وجود داشته باشد و روایتی هم در این زمینه خواندیم که پویندگان صراط را با توجه به عملکردشان، به دسته‌های گوناگون تقسیم کرده و فرموده بود:

«سَأَلْتُهُ عَنِ الصِّرَاطِ، فَقَالَ: هُوَ أَدَقُّ مِنَ الشَّعْرِ، وَأَحَدٌ مِنَ السَّيْفِ، فَمِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ عَلَيْهِ مِثْلُ الْبَرْقِ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ عَلَيْهِ مِثْلُ عَدُوِّ الْفَرَسِ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ عَلَيْهِ مَاشِيًا، وَمِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ عَلَيْهِ حَبْوًا، وَمِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ عَلَيْهِ مُتَعَلِّقًا، فَتَأْخُذُ النَّارُ مِنْهُ شَيْئًا وَتَتْرُكُ مِنْهُ شَيْئًا»^۱.

تجلی صراط الله در ساحت محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله

صراط مورد بحث، صراط خداوند متعال است که انتساب آن به ذات باری تعالی، موجب تمایز آن می‌گردد؛ همان‌گونه که خداوند می‌فرماید: «إِنَّ رَبِّيَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^۲ و در برخی آیات، از آن به «صراط الله» تعبیر گردیده است. این صراط الله در عالم انسانی و مخلوقات، در ساحت وجود مقدس محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله تجلی می‌یابد، بدین سبب که اینان عین رضای الهی‌اند. مرحوم آذری در شعر خود می‌گوید:

ورجالاً أَعَزَّةٌ فِي بَيْوتِ *** أذن الله أن يعزّ حماها
سادة لا تريد إلا رضی الله *** كما لا يريد إلا رضاها

۱. تفسیر القمی؛ ج ۱، ص ۲۹. [ترجمه کامل روایت: از ایشان درباره «صراط» پرسیدم. فرمودند: «آن (پل)، از مو نازک‌تر و از شمشیر بُرنده‌تر است. در میان مردم، گروهی همانند آذرخش از آن عبور می‌کنند، گروهی دیگر به سان اسب تیزرو می‌گذرند، دسته‌ای پیاده از آن عبور کرده و دسته‌ای دیگر سینه‌خیز و با دشواری فراوان می‌گذرند. و گروهی نیز درحالی‌که [به آن] آویخته و معلق‌اند، از آن عبور می‌کنند که آتش (دوزخ) پاره‌ای از [بدن] آنها را در بر می‌گیرد و پاره‌ای دیگر را رها می‌کند].

حضرت امام حسین علیه السلام نیز در روایت فرموده اند:

«... رَضِيَ اللَّهُ رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ، نَصِرُ عَلَى بَلَائِهِ، وَبُوفِينَا أَجُورَ الصَّابِرِينَ...»^۱؛

اتحاد رضای اهل بیت با رضای خدا موجب می گردد همان گونه که خداوند «عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» است، حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیز بر صراط مستقیم باشد: «إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^۲.

تحلیل آیات امامت و رسالت در سوره های نحل و یونس

به نظر ما دو آیه سوره نحل که می فرماید:

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ * وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^۳؛

خداوند مثالی زده: برده مملوکی را که قادر بر هیچ چیز نیست؛ و انسان [با ایمانی] را که از جانب خود، رزقی نیکو به او بخشیده ایم، و او پنهان و آشکار از آنچه خدا به او داده، انفاق می کند؛ آیا این دو نفر یکسانند؟! شکر مخصوص خداست، ولی اکثر آنها نمی دانند! * خداوند مثالی [دیگر] زده است: دو نفر را، که یکی از آن دو، گنگ مادرزاد است؛ و قادر بر هیچ کاری نیست؛ و سربار صاحبش می باشد؛ او را در پی هر کاری بفرستد، خوب انجام نمی دهد؛ آیا چنین انسانی، با کسی که امر به عدل و داد می کند، و بر راهی راست قرار دارد، برابر است؟!؛

از آیات بنیادین قرآن کریم اند و به احتمال قوی، آیه نخست، کنایه از وجود مقدس رسول اکرم صلی الله علیه و آله است و «رزق حسن» مخصوص انبیا است؛ چون در سوره هود علیه السلام نیز می خوانیم که حضرت صالح علیه السلام در حق خویش چنین ذکر کرده است: «قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا...»^۴؛

بیّنه رب با من است؛ لذا این رزق حسن نیز از سوی خدا به من عطا شده و مراد از «رزق حسن» در دنیا برای انبیا، همان علمی است که به ایشان ارزانی داشته می شود.

براساس قرائن، احتمال قوی می دهیم که تعبیر به «هَلْ يَسْتَوُونَ» به جای «هل يستويان» بدین روی باشد که مصادیق «عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ» بسیار و ناظر به همه جامعه بشر باشد؛ چرا که در سوره یونس می فرماید: «قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ...»^۵؛

۱. بحار الأنوار؛ ج ۴۴، ص ۳۶۷.

۲. سوره زخرف: ۴۳.

۳. سوره نحل: ۷۵ و ۷۶.

۴. سوره هود: ۸۸.

۵. سوره یونس: ۳۵.

بگو: «آیا هیچ یک از معبودهای شما، به سوی حق هدایت می کنند؟!» بگو: «تنها خدا به حق هدایت می کند! آیا کسی که هدایت به سوی حق می کند برای پیروی شایسته تر است، یا آن کس که خود هدایت نمی شود مگر هدایتش کنند؟».

فراز «أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَى» شامل همه انسان هاست؛ یعنی لا یهدون إِلَّا أَنْ یُهدون؛ خودشان هدایت نمی شوند مگر آنکه خدا ایشان را راه بنماید. خدا این هدایت را به نبی اکرم صلی الله علیه و آله داده و از ایشان به علی بن ابی طالب علیه السلام و دیگر ائمه علیهم السلام می رسد.

آیه دوم که می فرماید: «وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» ضرب المثلی در مسأله امامت است نه رسالت؛ چراکه در عبارت: «وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ»، مصداق «مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ» امام است که «هُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ».

بنابراین احتمال قوی در نظر ما این است که «هُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» به امام علیه السلام اشاره دارد؛ هرچند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز مقام امامت را دارد؛ ولی این آیه اعم از «إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» در سوره یس است که صراحتاً روی سخن با حضرت رسول صلی الله علیه و آله دارد. عبارت: «لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ» هم ناظر به کسانی است که خود را به ناحق به جای امام اصلی می نشانند و هیچ کاری از ایشان ساخته نیست؛ لذا کَلٌّ بر مولای حقیقی خویشند. از این رو تعبیراتی مانند: «لَأَبْقَانِي اللَّهُ لِمَعْضِلَةِ لَيْسَ لَهَا أَبُو الْحَسَنِ»^۱ یا «لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ فَلَان» از کسانی صادر می شود که مصداق «أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ» هستند؛ لذا «هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ»؟

ما معتقدیم بسیاری از آیات قرآن کریم در تبیین مسأله امامت نازل گردیده و خدای متعال تقریباً از آغاز تا پایان قرآن، هم مسأله توحید خویش در حوزه معرفت و طاعت و هم مسأله امام و امامت را بسیار روشن تبیین فرموده است؛ بنابراین، امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه هدی علیهم السلام و وجود مقدس نبی اکرم صلی الله علیه و آله که امام الاثمه است، از مصداق «عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» هستند.

پرسشگر: ...

استاد: خواهیم گفت که صراط با «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» شناخته می شوند و ایشان معرفان این صراطند.

پرسشگر: ...

استاد: گفتیم که این صراط، صراط حق خداوند است؛ چون حق در ذات اقدس حق انحصار دارد. حق قابل تعدد نیست؛ لذا می فرماید: «هَلْ بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ». چون حق متعدد نیست، در ذات اقدس حق متعال منحصر می شود و لذا یکی از معانی توحید حقیقی، حصر حقانیت حق در ذات احدیت است. «إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» تصریح می کند که هرکس بخواهد حق را دنبال کند، باید در صراط الله باشد؛ چنان که صراط مستقیم به «صراط الله الذي له ما في السماوات والأرض» تفسیر شده است.

۱. «قَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ مُعْضِلَةٍ لَيْسَ لَهَا أَبُو حَسَنِ يَعْنِي عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ»؛ [المدخل إلى السنن الكبرى؛ ص ۱۳۰]. و احمد بن حنبل هم نقل می کند: «كَانَ عُمَرُ يَتَعَوَّذُ بِاللَّهِ مِنْ مُعْضِلَةٍ لَيْسَ لَهَا أَبُو حَسَنِ»؛ [فضائل الصحابة؛ ج ۲، ص ۶۴۷].

۴. حق و عدل؛ مقوله‌هایی پیشانسانی

مطلب چهارم: این مطلب از اهمیتی بسزا برخوردار است.

در برخی مباحث توضیح داده‌ایم که بین حق و عدل اتحاد وجود دارد؛ منتها تفاوتشان تفاوت اعتباری است؛ بدین معنا که حق و عدل یک چیزند، منتها از حق در مرحله عمل به «عدل» تعبیر می‌شود و از عدل در مرحله نظر به «حق». به عبارت دیگر، عدل در عالم نظر، «حق» است و حق در عالم عمل، «عدل». پس حق و عدل با هم تطابق دارند؛ با این تفاوت که در عالم معرفت و نظر و فکر، از فکر و نظر عدل به «حق» تعبیر می‌کنیم و در عالم عمل، از عمل حق به «عدل» نام می‌بریم؛ بنابراین، صراط حق همان صراط عدل است و در برخی روایات نیز به همین معنا تصریح شده است.

مطلب چهارم در این است که: حق و عدل، یک مقوله پیشانسانی است یا پسانسانی؟ یعنی آنچه انسان می‌خواهد حق و عدل می‌شود یا حق و عدل است که انسان باید آن را بخواهد؟ آیا حقی پیش از انسان وجود دارد که انسان در برابر آن مسئول است و باید آن را بخواهد، یا عدلی پیش از او وجود دارد که مسئولیت داشته باشد آن را طلب و طبق آن عمل کند؟

این مسأله متأثر از نگاه ما به جهان هستی و جهان بینی ماست. در جهان بینی الهی، از آنجا که ریشه جهان حق است و جهان، عمل (مخلوق) خدا به شمار می‌رود، تمامی آفریده‌ها در این آفرینش جایگاه خویش را یافته‌اند و همه چیز بر اساس حق است؛ همچنان که می‌فرماید:

﴿مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ...﴾^۱

و یا:

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ﴾^۲

پس جهان برپایه حق، خلق شده و انسان در عمل خود مختار است؛ اگر عمل او منطبق بر آن حقی باشد که خداوند برای این جهان در نظر گرفته، آن عمل، «عدل» نامیده می‌شود و اگر منطبق بر آن قرار نگیرد، «ظلم» خواهد بود. لذا عدل یک مقوله پیش از انسان است. تعریفی که از عدل در «نهج البلاغه» آمده است که فرمود: «...الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا...»^۳ نشان می‌دهد پیش از آنکه ما عملی انجام دهیم، عدلی تثبیت شده در جهان وجود دارد؛ یعنی جهان، جهانی است که در دو حوزه تکوین و تشریع براساس نظم سامان یافته و این نظم مبتنی بر عدل است. انسان نیز می‌تواند آن عدل سابق را برگزیند یا از آن رویگردان شود. اگر از آن رویگردان گردد، این رویگردانی دو علت دارد: جهل و ظلم؛ چنان که می‌فرماید:

﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُلًا﴾^۴

۱. سوره دخان: ۳۹.

۲. سوره انبیاء: ۱۶. و در سوره دخان: ۳۸: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ﴾.

۳. نهج البلاغه؛ حکمت: ۴۳۷.

۴. سوره احزاب: ۷۲.

مراد از این امانت، بنا بر روایات و قرائن، اختیار است؛ اختیاری که سماوات و ارض از پذیرش آن سر باز زدند؛ زیرا برای آنان اختیاری نیست و مسخر به امر الهی اند.

این بحث را در کتاب «طلب و اراده» به صورت مبسوط مطرح کرده ایم. در این حوزه، امر و فرمان الهی به چهار نوع تقسیم می شود:

اقسام امر الهی

❖ ۱. امر تکوینی: از آن به «کُن» الهی نام می بریم که در آیه شریفه: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^۱

تجلی یافته است. هنگامی که امر تکوینی صادر شود، متعلق آن نیز محقق می شود.

❖ ۲. امر تشریعی: برخلاف امر تکوینی که متعلقش بدون دخالت اختیار مخلوق و بدون واسطه ایجاد می شود،

در امر تشریعی اختیار بشر واسطه است. خداوند به بشر امر می کند؛ اما با واسطه اختیار انسان محقق می شود؛ چنان که خود می فرماید:

«إِنَّا هَدَيْنَا السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»^۲

ما راه را به او نشان دادیم، ولی او می تواند شاکر باشد یا ناسپاس. این وجه مشخصه و نقطه افتراق امر تشریعی با امر تکوینی است.

❖ ۳. امر تمکینی: امر تمکینی به معنای دادن اختیار است که با امر تکوینی و تشریعی تفاوت دارد؛ اینها همان

امر و نهی هستند؛ اما پیش از آن نیز به بشر تفویض اختیاری صورت گرفته که به امر خداوند است؛ یعنی خداوند بشر را متمکن ساخته تا آنچه می خواهد انجام دهد؛ هر چند معصیت باشد. این فعل معصیتی که بشر انجام می دهد، خارج از اراده خدا، بیرون از دایره خلق الهی و امر خداوندی نیست؛ منتها یک امر تمکینی است. خدا دست انسان را نبسته است؛ اما ممکن است بشر این توانش را برخلاف امر تشریعی خداوند به کار گیرد.

پرسشگر: حتی معصیت انسان به تمکین الهی است؟

استاد: اتفاقاً شاید بد نباشد که تعبیر کنیم قرآن اصرار می ورزد که بیان دارد همه کاره خداست و عاصی و جنایتکار نباید گمان برد می تواند خارج از اراده خدا عمل نماید؛ همچنان که امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای کمیل می فرمایند:

«لَا يُمْكِنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ»

معصیت کار در حکومت خدا او را معصیت می کند و ما نیز آیه کریمه را در همین فضا تفسیر می کنیم که می فرماید:

«وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَرْنَاهَا تَدْمِيرًا»^۳

تفسیری که غالب مفسران از «أَمَرْنَا» دارند همین امر تشریعی است؛ بدین معنا که ما امر کردیم چنین کنید و چنین نکنید؛ اما آنان فسق ورزیدند. اما احتمال دیگری که ما قائل به آن هستیم و اقوی می شماریم، این است که «أَمَرْنَا» ناظر به

۱. سوره یس: ۸۲.

۲. سوره انسان: ۳.

۳. سوره اسراء: ۱۶.

امر تمکینی باشد؛ لذا «فَفَسَّقُوا» یعنی در نتیجه این امر تمکینی روی به فسق آوردند و فسق ورزی شان نتیجه امر تمکینی است؛ چراکه اختیار داشتند و راه فسق را برگزیدند.

پرسشگر: این به چه معناست؟

استاد: یعنی این تمکین با دستور خدا حاصل می شود و این خداست که به شما تمکین می بخشد. آیه شریفه «وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»^۱ نیز صریح در همین معناست.

پیامدهای پسانسانی بودن ارزش ها و نقد اومانیزم

این بحث در آینده ادامه داده خواهد شد، ولی نکته مهم این است که ارزش های متعالی مانند عدل و حق، امری پیش انسانی است و اگر کسی معتقد باشد که به انتخاب انسان عدل تشکیل می شود و هرچه انسان یا جامعه بخواهد عدل محسوب می گردد - و در قالب «عقل جمعی»، «عقلانیت» و مانند آن مطرح می شود - باید به این سؤال پاسخ دهد که: آیا همه جامعه می تواند دچار خطا و اشتباه شود یا نه؟ یکی از بدیهیات، امکان خطا و اشتباه، جامعه و انسان است؛ بلکه نسبت خطا در اجتماع انسانی بیشتر است؛ یعنی اگر هادی نداشته باشند، به راه خطا می روند و این مورد تأیید دانش ها و علوم متعارف انسانی است که آنچه در توده مردم در یک اجتماع اثر می گذارد، جنبه ضعف است. این بدان معناست که اگر کسی در محیطی مانند مدرسه یا دانشگاه قصد هدایت و تربیت صالح دیگران داشته باشد، راهی دشوار در پیش دارد؛ اما فاسد کردن ایشان کاری آسان است؛ چون با فساد یک تن، فساد به سرعت انتشار پیدا می کند. این یک امر بدیهی است که اگر یک جامعه هدایت نیافته و با عدل پیشین - که رابط آن امام و کتاب است - مرتبط نباشد، شتابان به گمراهی و فساد می گراید؛ چراکه تبهکاران، فسادجویان، شهوت رانان و کسانی که به دنبال کسب قدرت، مال و مطامع دنیوی اند، با به کارگیری اسلوب فریب و تهدید، بشر را رام خویش می سازند. این امر بدیهی در جامعه جهانی امروز، در عملکرد رئیس جمهور کشوری مانند آمریکا به خوبی مشهود است.

ضرورت پیوند جامعه با حق و عدل پیشینی

مهم ترین بحث علوم انسانی این است که جامعه باید رابطی با حق پیشین داشته باشد و خدا این رابط را تعیین کرده و آیه شریفه «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» ناظر به این مهم است. صراط مستقیم تعیین شده و برایش مصداق معین گردیده که «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» است. ما جامعه انسانی را جامعه ای رها و بدون ارتباط با عدل پیشین نمی دانیم و این رابطه با شخصیتی که عین الحق است برقرار می گردد. ثمره تأکید قرآن بر اتحاد ذات و معنا در قرآن در اینجا روشن می شود که رابطه جامعه با عدل پیشین توسط شخصیتی صورت می گیرد که قرآن کریم از آن به «صراط مستقیم»، «شاهد»، «میزان» و مانند آن تعبیر کرده است. در تفسیر آیه کریمه: «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ»^۲، آمده است که درباره «موازين القسط» فرموده اند: «هُمُ الْأَنْبِيَاءُ وَالْأَوْصِيَاءُ عَلَيْهِ السَّلَام»^۳.

۱. سوره تکویر: ۲۹.

۲. سوره انبیاء: ۴۷.

۳. معانی الأخبار: ۳۲.

این بحثی مهم است که باید آغاز بحث‌های ما در علوم انسانی اسلامی باشد که: آیا عدل «قبل الإنسانی» است یا «بعد الإنسانی»؟ و از بدیهیاتی که هر عقل سلیمی درک می‌کند، این است که عدل نمی‌تواند بعد الإنسانی باشد؛ چون در این صورت، تمامی جباران و تبه‌کاران، عادل خواهند بود. نکته بسیار جالب آن است که قرآن کریم از قول فرعون نقل می‌کند:

«... مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ»^۱؛

او رأی خود را سبیل رشاد معرفی می‌کند و بنابراین، سبیل الرشاد پیشینی وجود ندارد و این همان روح «اومانیسیم» است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

